

روش‌های رهایی بخش: مطالعات زنان و پژوهش اجتماعی

نویسنده: مارجوری ال دوالت

مترجم: هوشنگ ناییبی

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران

مئیزه مقصودی / عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

بخش سوم که با عنوان «کندوکاو» مشخص شده، به تفکر درباره‌ی یکی از ابزارهای جمع‌آوری اطلاعات یعنی مصاحبه اختصاص دارد. تجربه‌ی زنانه از «گفت و شنود» را مطرح می‌کند. در بخش چهارم، به مسئله‌ی «خود» به منزله‌ی یک منبع پژوهش می‌پردازد. نقش «خود»، نقش «محقق» در تحقیقات اجتماعی چیست؟ چرا در تحقیقات کلاسیک، «محقق» همچون بخش پنهان است و اصلاً حضوری ندارد؟ تا آنجا که خواننده تقریباً همیشه با ضمیر اول شخص جمع (ما) به جای ضمیر اول شخص مفرد (من) روبرو می‌شود. بخش پنجم، استراتژی‌های نوشتاری و سخنوری از دیدگاه زنان را باز می‌گشاید. و بخش ششم که بخش نهایی است، به دانش فنی پژوهش فمینیستی می‌پردازد.

توصیه‌ی نخست من این است که این کتاب را حتماً بخوانید و اگر برایتان ممکن است این کار را به صورت مکاشفه توأم با کشف و شهود انجام بدهید. بخوانید و «خود» را در جملات و حتی واژه‌هایی خاص بیابید، تا از ورای یک تجربه‌ی فمینیستی، تجربیات خود را از ارزیابی و داوری کنید. این‌گونه درمی‌یابیم که ما نیز تجربه‌ی دردناک رسیدن به «خودآگاهی فمینیستی» را زیسته‌ایم. این آگاهی به «خودآگاهی فمینیستی» خود، نخستین گام در جهت درک دیدگاه فمینیستی است. من از مطالعه‌ی این کتاب به درک این مطلب رسیدم. فرصت‌ها، تهدیدها و مسائل و مشکلاتی را که پیش‌تر می‌پنداشتم تنها متعلق

کتاب «روش‌های رهایی بخش - مطالعات زنان و پژوهش اجتماعی»، نوشته‌ی خانم «مارجوری ال دوالت»، توسط آقای «هوشنگ ناییبی» در سال ۱۳۸۵ ترجمه شده و از انتشارات دانشگاه تهران می‌باشد. عنوان انگلیسی کتاب عبارت است:

Liberating Method: Feminisms and social Research

این کتاب در سال ۱۹۹۹ نوشته شده است. با گوشه چشمی به عنوان انگلیسی آن درمی‌یابیم که کتاب پیرامون روش‌های فمینیستی است. کتاب حاضر یکی از جذاب‌ترین کتاب‌هایی است که در حوزه‌ی روش تحقیق طراحی و تدوین شده است. این کتاب شامل شش بخش می‌باشد. بخش اول که آموزنده‌ترین بخش کتاب نیز هست، به نوعی داستان زندگی خود نویسنده را روایت می‌کند. نویسنده در این بخش از کتاب از ورای تجربه‌ی شخصی به فرآیند شکل‌گیری تفکر فمینیستی و به خصوص داستان پیدایش نسل دوم این جریان می‌پردازد. ما در اینجا با فرصت‌ها و بیشتر تحدیدها و نیز پاسخ‌هایی که یک زن جامعه‌شناس در محیط آکادمیک با آن روبرو می‌شود، به طرز محسوسی آشنا می‌شویم.

بخش دوم پیرامون روش‌شناسی فمینیستی است. در این بخش به جایگاه خاص روش‌شناسی فمینیستی در جامعه‌شناسی تأکید شده و نیز استراتژی‌های پژوهش‌های فمینیستی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

صحه می‌گذارند، بایستند و... تلاش می‌کنیم فضا و ابزارهایی برای پرداختن به شیوه‌ها و روال‌های بدیع پیدا کنیم. بخشی از این تلاش در حوزه‌ای صورت می‌گیرد که بدان «روش‌شناسی فمینیست» در علوم اجتماعی اطلاق می‌شود، قلمرویی که به حوزه‌ای سرزنده و خلاق برای تألیف علمی مبدل شده است، «این متون غنی... که پژوهش فمینیست را در پیش گرفته‌اند، به تأملات مستمر من در باب این که فمینیست‌ها چگونه باید از ابزارهای پژوهش علمی اجتماعی به بهترین وجه سود جویند، منجر شده است.» (ص ۱).

همان نگاهی که در تفکر فمینیستی غالب است، در روش تحقیق فمینیستی نیز مشاهده می‌شود. به عبارتی: تاریخ را مردان نوشته‌اند و روش تحقیق نیز کم و بیش از این ویژگی برخوردار است. لذا، باید به دنبال تجدیدنظری خلاق و پایدار در روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی بود. با تجدیدنظر در روش‌های پژوهش، باید پژوهشگران به استراتژی‌هایی دست یابند که بتوانند در مقابل روایت‌های کاذب و ستمگرانه از حقیقت علمی مقاومت و پایداری نمایند.

بنابراین روش‌شناسی فمینیستی آن‌گونه که در این کتاب مطرح است، بر پایه‌ی این ادراک قرار دارد که حقیقت را چه کسی می‌سازد و چگونه؟ حقیقت چه کسانی به حساب می‌آید؟ این پرسش با نگاهی به روش‌های تحقیق، استراتژی‌ها و ابزارهای تحقیق کاملاً بجا است.

روش‌شناسی فمینیستی تلاشی است برای بیان حقیقت، آن‌گونه که هست، نه آن‌گونه که قدرتمندان به صورت دانش مجازی (Authorized Knowledge) و واقعیت موجود، تفسیر می‌کنند. «اندیشه‌های اصلی فمینیسم برخاسته از توجه منظم به تجربیات قبلاً به رسمیت نشناخته شده‌ای است که زنان رفته رفته درباره‌ی آن با هم به گفتگو نشستند.» (ص ۲)

بنابراین روش‌شناسی فمینیستی تأکید بر آن دارد که آن بخش از دانش و تجربیات بشر که به آن توجهی نمی‌شده و پنهان مانده و تحریف شده، باید حجاب از آن برداشته و آن را مطرح کرد. آن بخش پنهان فرهنگ و تاریخ را باید با نگاهی دیگر، با ابزار تحقیقی دیگر، مطرح کرد.

رشد روش‌های کیفی، توجه به حقایق کوچک‌تر و مناسب‌تر به جای توجه به نظریه‌های بزرگ، توجه به تجربیات موارد گوناگون به جای

به من است، ویژگی و خصوصیت من است، به خاطر نقطه‌ضعف‌های شخصیتی من است، اینک می‌بینم که بسیاری از آن‌ها متعلق به همه‌ی ماست. ویژگی زنانه‌ی ماست. این‌گونه، نقاط ضعف خود را نه به عنوان یک تجربه‌ی «منحصراً به خود»، بلکه در قالب تجربه‌ی زن بودن و مشترک با بسیاری دیگر از زنان از نو کشف کردم. گوشه‌ی چشم سومم بر روی جهان باز شد، و «خود»‌هایی را در قالب دیگران و «من»‌هایی را در قالب زنان دیگر یافتیم و این کشف مرا به خود آورد. دست از تنبیه‌ها و نکوهش‌های فردی برداشتم و اعتمادم به خودم بیشتر شد. دیدم که چگونه هنوز با تمام سختی‌ها و نامایمات، تلاش می‌کنم کتاب را نه به صورت مطالعه، بلکه مکاشفه می‌خوانم. جملات آن را بارها و بارها مرور می‌کنم و در دفتری همچون گنجی ثبت و ضبط می‌کنم و هر بار با نگاهی به آن، «خود» آزرده‌ام و «خود» گذشته‌ام را می‌بینم و «من» امروزم را.

بخش اول در مبحث مقدمه‌ی این کتاب با این جمله شروع می‌شود که: «دانش را چه کسی می‌سازد و چگونه؟» در این‌جا دانش نه به معنی صرف علم، بلکه به معنی واقعیت موجود است. بنابراین نویسنده با یک جمله‌ی بسیار تفکربرانگیز این فصل را شروع می‌کند. به عبارتی دیگر، دانش چه کسانی به حساب می‌آید؟ و این بحث مطرح می‌شود که قوانین جامعه را مردان با نگاه مردانه و برای مردان تعریف می‌کنند. نگاهی به جامعه‌ی سنتی نشان می‌دهد که قوانین عرفی در ساختار خانواده و ازدواج کاملاً مرد محور است. محقق در ادامه‌ی این بحث چنین نتیجه می‌گیرد که: فعالان این بخش‌ها پی برده‌اند که «حق تبیین حقایق» یک اصل اساسی برای اعمال قدرت است، آن‌ها همین حق را نیز برای فعالیت‌ها و تلاش‌های مقاومت، یک اصل اساسی به شمار آورده‌اند.

این کتاب، یک کتاب روش تحقیق حرفه‌ای نیست که صرفاً به شیوه‌های کلاسیک آن‌گونه که مرسوم بود و هست به بحث‌های نظری و ابزارهای تحقیق در روش‌های کیفی و کمی بپردازد. بلکه آن‌چنان که نویسنده‌ی کتاب می‌گوید: «من در پی تجدیدنظری خلاق و پایدار در روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی‌ام؛ در پی استراتژی‌هایی که پژوهشگران فعال را آزاد می‌سازد تا در برابر روال‌های متداول که به روایت کاذب و ستمگرانه از حقیقت علمی

داستانی را بازگو کنم که کندوکاو خود تاریخی من و نشان‌دهنده‌ی اوضاع و احوال ورود من به فمینیسم و جامعه‌شناسی است.» (ص ۵) نویسنده در این کتاب روش تحقیق فمینیستی چنین آغاز می‌کند که: «من در سال ۱۹۵۰ در یک خانواده‌ی سفیدپوست طبقه‌ی متوسط به دنیا آمدم که نمونه‌ای از خانواده‌های سنتی آن عصر بود. والدین من که در محیط عمدتاً روستایی غرب میانه بزرگ شده بودند... من فرزند اول آن‌ها بودم، مطیع و سر به راه، آراسته و تمیز، کمرو و محبوب... گزارش کودکستان تناقضات دوره‌ی رشد دختران طبقه‌ی متوسط آن زمان را نشان می‌دهد: مارجوری بی‌نهایت متعادل و سازگار است. من هرگز ندیده‌ام که گریه کند یا آشفته حال باشد. هر چند هر از گاهی گوشه‌ی دامنش را می‌چود. آن‌ها تشویق می‌کردند که خودم را وقف زندگی عملی کنم، خودم را فرد خاصی ببینم و خودم تصمیم بگیرم. اما هرگز خیلی روشن نبود که این استقلال رأی به کجا می‌انجامد.» (ص ۵ و ۶).

نویسنده‌ی کتاب، خانم مارجوری ال دوالت، با شرح حال زندگی خود، فضای فرهنگی اجتماعی دوران کودکی و بلوغ خود را نشان می‌دهد، به نحوه‌ی تربیت جنسی و تناقضات آن، در غالب مثال‌هایی که با آن بزرگ شده و آن‌ها را زیسته است، می‌پردازد. به ترس‌ها و اضطراب‌ها و نیز تناقضات دوره‌ی رشد دختران طبقه‌ی متوسط آن زمان می‌پردازد. او در ادامه‌ی شرح حال خود با چند جمله‌ی کوتاه، فرآیند رسیدن به خود آگاهی را بیان می‌کند: «من اهلی شدم، سعی کردم بلندپروازی خودم را پس بزنم... من هنوز نیاموخته بودم که درست و حسابی به خشم آیم» (ص ۷).

این جملات تناقض‌های فرهنگی و تربیتی را نشان می‌دهد. از سویی او را به گونه‌ای تربیت می‌کنند که باعث رشد استقلال رأی در او شود و از سوی دیگر، باید به غالب‌های اجتماعی موجود تن در دهد. از این‌روست که می‌گوید: من اهلی شدم که یعنی در قالب‌های اجتماعی تعیین شده قرار گرفتم، زیرا که هنوز نیاموخته بودم که درست و حسابی به خشم آیم و بر ضد قالب‌های فرهنگی - اجتماعی که آن‌ها را نمی‌توانستم بپذیرم فریاد بزنم و خشم خود را ابراز دارم، و «نه» بگویم. او یاد گرفت که خشم خود را بخورد، حق استقلال رأی را از خودش صلب کند و رام و اهلی و مطیع در قالب‌های فرهنگی - اجتماعی تعیین شده قرار گیرد. قالب‌های اجتماعی را که «آن‌ها» به عنوان «حقیقت» تعیین کرده بودند و گفته بودند «تو باید چنین باشی». او نیز رام و اهلی شد، خشم خود را خورد و سکوت اختیار کرد و در دل خود گفت: مطالبی که در کتاب‌ها یاد گرفته‌ام به جای خود، زندگی داستان دیگری است، باید به آن تن داد.

نویسنده در این فصل از ورای تجربیات شخصی‌اش، نشان می‌دهد که چگونه «خود» را کشف می‌کند. یکی از زیر مجموعه‌های این فصل



بیان‌های انتزاعی و به ظاهر جهان شمول تعمیم‌پذیر به کل جامعه، از شیوه‌ها و استراتژی‌های روش‌شناسی فمینیستی محسوب می‌شود.

یکی از استراتژی‌هایی که فمینیست‌ها بر آن تکیه دارند، حضور محقق، مطرح شدن «خود» محقق در فرآیند تحقیق است: «در راستای این اندیشه، فمینیست که شناخت یک سخنران، درک سخنرانی وی را برای مخاطب عمیق‌تر خواهد کرد، کتاب را با مقاله‌ای که صراحتاً زندگی‌نامه‌ی شخصی و ژستی از افشاگری است، آغاز می‌کنم» (ص ۳).

از روش‌هایی که در دهه‌های اخیر در روش‌های تحقیق کیفی مطرح شده است، زندگی‌نامه‌ی شخصی است. در این نگرش محقق با نگاه به «خود»، با مطرح نمودن چالش‌ها، فرصت‌ها و تحدیدها، ادبیات روش‌شناسی تحقیق، مطالعات موردی را به مطالبی پویا و زنده تبدیل می‌کند که خواننده با مطالعه‌ی آن «خود» را نیز در لابه‌لای نوشته‌ها پیدا می‌کند، «خود» را می‌یابد و کشف می‌کند. با چالش‌ها، تحدیدها و ضعف‌های نویسنده آشنا می‌شود، نقاط اشتراکی با نویسنده می‌یابد. خواننده به این حقیقت می‌رسد که بسیاری از مسائل و مشکلات «خود» در میدان تحقیق، در محیط و زندگی که گمان می‌کرد شخصی است، دیگر برایش شخصی نیست، بلکه ناشی از شرایط اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند. در فصل ۱: «پژوهشگر فمینیست شدن» که داستان نسل دوم فمینیسم است، نویسنده می‌گوید: «من می‌خواهم در این جا



آن مصداقی از استراتژی یا روشی است که پژوهشگران فمینیست در آن شریک‌اند.

نویسنده در بحث: فمینیسم، پژوهشی فمینیست و روش‌شناسی فمینیست، مطرح می‌کند که: «فمینیسم» یک جنبش و مجموعه‌ای از اعتقادات است که نابرابری فمینیستی را مسئله‌ساز می‌داند. او در این بحث «پژوهش فمینیست» را از «روش‌شناسی فمینیست» متمایز می‌کند. وی «پژوهش فمینیست» را به صورت مقوله‌ای کلی‌تر، که می‌تواند شامل هر نوع مطالعه‌ی تجربی باشد که دربرگیرنده‌ی بینش فمینیسم باشد، می‌داند. او معتقد است که باید میان مباحث گوناگون، یعنی «روش‌ها» که ابزارهای خاصی برای تحقیق و پژوهش‌اند، «روش‌شناسی» به منزله‌ی نظریه‌پردازی درباره‌ی روال پژوهش و نیز «معرفت‌شناسی» به منزله‌ی بررسی و مطالعه‌ی این‌که چگونه و چه چیزی را می‌توان شناخت، کاملاً تفکیک قائل شد. به نظر او پژوهشگران فمینیست، عمدتاً روش‌های پژوهش را خلق نکرده‌اند، بلکه آن‌ها را جرح و تعدیل نموده‌اند، ولی با این وجود، پژوهشگران فمینیست توانسته‌اند، مجموعه‌ای کاملاً متمایز از آثاری درباره‌ی روال پژوهش و معرفت‌شناسی به وجود آورند و نویسنده تأکید می‌کند که این همان جایگاهی است که من برای «روش‌شناسی فمینیست» در نظر گرفته‌ام.

او پس از بحث‌های متعدد و به چالش کشیدن نقطه‌نظرات مختلف در تعریف از روش‌شناسی فمینیستی می‌گوید: «کانون روش‌شناسی فمینیست، انتقادی است که دستگاه تولید دانش را یکی از جاهایی می‌بیند که ستم بر زنان را شکل داده و تداوم می‌بخشد. این درک انتقادی تلویحاً معیارهایی برای روال پژوهش متفاوت فراهم می‌آورد»

به نام «کشفیات» است: «کشف من در آن اتاق زیرشیروانی چیزی بود که مرا شیفته‌ی علوم اجتماعی و نهایتاً جامعه‌شناس کرد» (ص ۷). او به بیان عواطف و احساسات خود می‌پردازد و سخن از کشف تضادهای درونی خود می‌گوید: «من هنوز در چنگ دو راهی اجتماعی شدن خودم بودم، عدم تمایل به تصدیق تمام عیار بلندپروازی‌هایم، اما به همان اندازه عدم تمایل به کنار گذاشتن آن‌ها... چند سال بعد... فمینیسم را کشف کردم... درباره‌ی زندگی خودم اندیشیدم و سختی خودآگاهی فمینیست تمام عیار را احساس کردم، رفته رفته به خشم آمدم و مهم‌تر از آن، نظریه‌ای برای تبیین چرایی آن داشتم. به عنوان مثال: آموختم که اجتماعی شدن زنان به یک تنگنا و وضعیت دشوار می‌کشد: یک «زن طبیعی» بودن با یک «انسان بالغ طبیعی» بودن مغایرت دارد. و این‌که مردان انتظار دارند - و اصرار می‌کنند - زنان به جای این‌که خودشان بازیگر باشند، تماشاگر بازی مردان باشند... به یاد می‌آورم که نوشته‌های فمینیست‌هایی را کشف کردم که به طور مستقیم درباره‌ی این احساسات صحبت می‌کردند... من شروع کردم درباره‌ی یک زن آگاه، یک زن مستقل شدن، کار کردن و فهمیدم که این کار چقدر شورانگیز است.» (ص ۸)

در این فصل از ورای داستان زندگی نویسنده، از ورای کشف‌های او به فرآیند درک خودآگاهی او پی می‌بریم. او به بیان تجربیاتش در درون کودکی، دانشگاه و سپس به عنوان هیأت علمی دانشگاه می‌پردازد و چنین می‌گوید:

... در تجربه‌ی رنج و نادیده گرفتن جامعه‌شناسان زن نیز با آن‌ها سهیم شدم.» (ص ۱۱)

نویسنده در بخش دوم، مبحث روش‌شناسی فمینیست چیست؟ را مطرح می‌کند. در پاسخ به این سؤال به نقطه‌نظرات گروه‌های مختلف می‌پردازد. به نظر او اولین سؤالی که برای شکاکان مطرح است، این نکته است که: روش‌شناسی فمینیست، از چه ویژگی خاصی برخوردار است؟ «شکاکان از فمینیست‌ها می‌خواهند که روش‌شناسی را به گونه‌ای توصیف کنند که با پارادایم‌های مرسوم پژوهش منطبق باشد و همچنین تمایز آشکار و بی‌تداخلی بین روش‌شناسی فمینیسم و روش‌شناسی جریان اصلی جامعه‌شناسی قائل باشد.» (ص ۲۳)

نویسنده پس از بیان نقطه‌نظرات برخی از شکاکان، استدلال می‌کند که اگر بنا باشد که ما روش‌شناسی فمینیستی را به طور ساده و کامل بر حسب علوم اجتماعی رایج تعریف کنیم، با این خطر مواجهیم که روش‌شناسی فمینیست را تحریف نمائیم. بنابراین به جای شتاب در پاسخ به سؤال‌های شکاکان، باید تأمل کرد و در نظر گرفت که... این پرسش از گفتمانی برمی‌خیزد که مشتاق نیست در را به روی ما باز کند... ایستادگی در برابر پرسش‌هایی که معمولاً مطرح می‌شود - تا شاید موجودیت ما را نفی کند - حرکت بنیادی فمینیست است؛ و خود

شیوه‌هایی‌اند که آسیب رساندن به زنان را به حداقل رسانده و آثار منفی را محدود کند.

ثالثاً: فمینیست‌ها به دنبال روشی‌اند که بتواند در نهایت منجر به تغییر اجتماعی و یا اقدامی سودمند برای زنان شود.

دهه‌ی ۹۰ (۱۹۹۰) دوره‌ی تحرک و رشد روش‌شناسی فمینیست به شمار می‌آید. مباحث این دوره از موضوعات تکنیکی و قومی گرفته تا بازنمایی و نیز پرسش‌های بنیادی درباره‌ی نحوه‌ی ادعای شناخت و دانسته‌ها را شامل می‌شود. مارجوری دوالت پس از بحث درباره‌ی اشعاع بزرگ: رویکردهای کمی و کیفی به مبحث اتنوگرافی می‌پردازد. او می‌گوید دلیل این‌که فمینیست‌ها به مصاحبه و تحقیقات اتنوگرافی بیشتر جذب شده‌اند، این است که این روش‌ها امکان تعامل مستقیم با مشارکت‌کنندگان را فراهم می‌آورد.

وی تأکید می‌کند که «با این‌که انتقاد اولیه‌ی فمینیست اساساً به سوگیری در به کار بردن روش‌های رایج متمرکز بوده... حتی این انتقاد «تجربه‌گرا» متمایل به سست کردن مفهوم «عینیت» Objectivity است. چه دانش را محصولی اجتماعی می‌داند؛ و به تأثیر شناخت‌گر بر محصول انگشت می‌گذارد» (۴۲).

به دنبال چنین انتقاداتی است که پرسش‌های جدیدی مطرح می‌شود. «اگر زمینه‌ی کار فمینیست دوری و آزادی از «عینیت» نیست، پس چه چیزی بنیان اقتدار مشروع خواهد بود؟». پاسخ، قائل شدن به «ذهنیت» Subjectivity و متمرکز شدن پژوهش بر تجربه و احساسات زنانه بوده است. این پاسخ، یعنی چرخش به سوی ذهنیت، تنها بخشی از پاسخ فمینیست‌هاست که شروع به درک و یافتن آن نموده‌اند. (ص ۴۲)

او در پایان این مبحث می‌گوید: «جامعه‌شناسی فمینیست باید از کنار نهادن تجربه‌ی خود اجتناب کند و در واقع باید فعالیت و موجودیت خود را «نقطه‌ی شروع» پژوهش به شمار آورد. پس، هدف پژوهش عبارت است از تحلیل زمینه‌ی اجتماعی تجربه و روابط حاکم، که زندگی روزانه را تنظیم می‌کند و همه‌ی اعضای جامعه را در تعامل‌های منظم به هم مرتبط می‌کند.» (ص ۴۳) به این ترتیب، روش فمینیستی، شکل سنتی عینیت را که عملاً به جدایی محقق از موضوع شناخت منجر می‌شود، رد می‌کند. فمینیست‌ها معتقدند که در هر پژوهشی، پژوهشگر باید حضور داشته باشد.



وی به سه ویژگی در این مورد اشاره می‌کند. اولاً: فمینیست‌ها به دنبال روشی‌اند که بتواند به گونه‌ای ریشه‌ای کندوکاو کند تا بتواند روال استاندارد علائق مردان را به جهت آشکار نمودن جایگاه زنان تغییر دهد. از بهترین اهداف پژوهش‌های فمینیستی «به میدان آوردن زنان» می‌باشد. پژوهش‌های فمینیستی به دنبال کشف، شناخت و پرده برداشتن از آن نیمه‌ی پنهان جامعه می‌باشند. آن‌ها به دنبال این هستند که بدانند چه چیزی نادیده گرفته شده، سانسور و سرکوب شده. آن‌ها می‌خواهند اختلاف واقعی زندگی زنان را آشکار کنند و نیز مکانیسم‌هایی را که این زندگی‌ها را نامرئی می‌کند، کشف کنند. روش کلیدی این کار در ارتباط مستقیم با رشد «خودآگاهی» است، که شامل کار روی اظهارات شخصی زنان، به وسیله‌ی روش‌هایی چون: اتنوگرافی، مصاحبه‌ی کیفی، تاریخ زندگی و تحلیل داستانی است. نویسنده تأکید می‌کند که نباید این روش‌ها را با روش کیفی یکی بدانیم. آنچه که رویکرد کمی و کیفی را رویکردی فمینیستی می‌سازد، تمرکز بر درک موقعیت زنان و مسائل مورد توجه آن‌ها می‌باشد. در واقع می‌بایست از درک مسائل زنان، به درک کامل‌تری از جامعه دست یابیم.

ثانیاً: فمینیست‌ها به دنبال علمی‌اند که بتواند آسیب و کنترل در فرآیند تحقیق و پژوهش را به حداقل برساند. روش‌شناسان فمینیست با آگاهی به این‌که پژوهشگران غالباً از زنان شرکت‌کننده در پژوهش سوء استفاده می‌کنند و در ضمن به آن‌ها آسیب هم می‌رسانند، به دنبال